



انقلاب اسلامی

وچالش‌های جهانی شدن، تمدن‌سازی و آینده

جلیل عرفان‌منش

پیش‌درآمد

قبل از هر چیز لازم است فرایند «جهانی‌شدن» را با «جهانی‌سازی» از هم متمایز کنیم. اولی وابسته‌تر شدن بخش‌های گوناگون جهان و فشردگی و درهم‌تنیدگی آن را در پی دارد و دومی تلاش برای همگون‌سازی کشورهای تحت لوای فرهنگ و اقتصاد لیبرالیسم غرب و نظام تک قطبی آمریکا است. به نظر می‌رسد که مخالفت کلی با جهانی شدن، تا حدود زیادی حاصل بدفهمی عده‌ای از مفهوم جهانی‌شدن و آمیختن آن با جهانی‌سازی باشد. واقعیت این است که فرایند جهانی‌شدن در حال رخ دادن است و مظاهر آن در ابعاد گوناگون به‌ویژه ابعاد اقتصادی، مدت‌هاست که به‌طور آشکار خود را نمایان ساخته‌اند. بی‌تردید، پیامدهای فرهنگی آن، که بیشتر موضوع مورد بحث ماست، مراحل تکوینی خود را طی می‌کند و با انفجار اطلاعات و فناوری ارتباطات جمعی که به‌طور فزاینده‌ای گسترش می‌یابد،

جامعه‌ی جهانی را تحت تأثیر خود قرار خواهد داد. انکار این واقعیت - اگر امکان‌پذیر باشد! - بیشتر به منزله‌ی منزوی ساختن خود است و نتیجه‌ای جز ضربه‌پذیری بیشتر فرهنگی و مواجه شدن با چالش‌های هویتی برای نسل‌های آینده‌ی انقلاب اسلامی در پی نخواهد داشت. یکی از رسالت‌های مهم کارگزاران فرهنگی کشور در چگونگی برخورد با این دو پدیده، متمایز ساختن آن‌ها از یکدیگر و بهره‌برداری از فرصت‌های جهانی شدن در راستای تقویت آرمان‌های فرهنگی انقلاب اسلامی است.

چالش‌های پیش‌رو در دهه‌های آینده

ممکن است چنین به نظر برسد که رویارویی با پدیده‌ی جهانی‌سازی (نه جهانی شدن) در گام اول دشوار و گاه ناامید کننده است. برخی از نظریه‌پردازان معتقدند، ما در دورانی زندگی می‌کنیم که

می‌توان آن را پایان عصر دولت - ملت دانست و نیروهای بازار جهانی که بسیار قوی و نیرومند عمل می‌کنند، سیاست‌های ملی و داخلی کشورها را بی‌اعتبار و ناکارآمد می‌سازند. جهانی‌شدن اقتصاد، حوزه‌ی سیاست و فرهنگ کشورهای ملی - مستقل را نیز به چالش خواهد کشید، زیرا پیشرفت‌های حیرت‌انگیز در زمینه‌ی فناوری اطلاعات و ارتباطات، مانند ماهواره، شبکه‌های رایانه‌ای و اینترنت، نه تنها مرگ جغرافیا را به همراه می‌آورد، بلکه باعث می‌شود تا افکار و اطلاعات بدون هیچ‌گونه کنترلی از سوی دولت‌ها از مرزهای ملی عبور کند و به مخاطبان خود در دورترین نقاط دنیا برسد و به تعبیر دیگر، با فشردگی زمان و درهم‌تنیدگی فضای شبکه‌ی جهانی اطلاعات، دنیا را مبدل به دهکده‌ای جهانی خواهد کرد؛ به گونه‌ای که دولت‌ها و ملت‌ها نخواهند توانست آن‌طور که می‌خواهند - هم‌چون گذشته - با شهروندان خود ارتباط برقرار

کنند و بر رفتار آن‌ها تأثیر بگذارند. بنا بر این فرضیه، نقش دولت‌ها و فرهنگ‌های بومی، ملی و منطقه‌ای، روز به روز ضعیف‌تر خواهد شد و کاهش قدرت و استقلال سیاسی - فرهنگی ملت‌ها را در پی خواهد داشت.

در این فرایند، شبکه‌های ارتباط جمعی غرب به منظور همسان‌سازی فرهنگ جهانی و تغییر الگوی فرهنگ‌های سنتی (ملی - بومی) و با تبلیغ گسترده، چنین وانمود می‌کنند که جهان در سیطره و تسخیر فرهنگ لیبرالیسم - دموکراسی در خواهد آمد. در چنین شرایطی، فرصتی برای ادامه‌ی حیات سایر فرهنگ‌ها وجود نخواهد داشت و آن‌ها قادر به مقاومت در برابر فرهنگ جهانی نخواهند بود. از دیدگاه این دسته از نظریه‌پردازان، سرنوشت محتوم سایر جوامع، فرهنگ‌ها و تمدن‌های ملل مختلف، حرکت به سوی لیبرالیسم و از میان رفتن دولت - ملت‌ها و هرگونه قید و بند جغرافیایی است که بر روابط اجتماعی و فرهنگی ملل سایه افکنده‌اند.

چه باید کرد؟

در نگاه اول به نظر می‌رسد که کشورهای اسلامی به‌ویژه کشورهایی که کمتر توسعه یافته‌اند، زیر امواج توفنده‌ی جهانی سازی متلاشی خواهند شد. آیا واقعیت همین است؟ آیا جنگ تمدن‌ها به شکل‌گیری تمدنی جهانی منجر خواهد شد؛ به گونه‌ای که ساموئل فلیپس هانتینگتون^۲، نظریه‌پرداز مشهور جنگ تمدن‌ها، گفته است که غرب، خصوصاً ایالات متحده‌ی آمریکا، همیشه مبلغ بوده و بر این باور است که جوامع غیرغربی باید خود را با ارزش‌های دموکراسی غربی متعهد و این ارزش‌ها را در نهاد‌های خود جای دهند [هانتینگتون، ۱۳۸۰: ۱۵۸].

وی هم‌چنین می‌افزاید، تمامی تمدن‌ها در ظهور و افول روند مشابهی دارند، اما غرب متفاوت از تمدن‌های دیگر است. نه به دلیل آن‌که توسعه یافته است، بلکه به علت خصوصیات متمایز ارزش‌ها



و نهادهایش که موجب شده پیشرو مدرنیسم باشد و آن را در سراسر جهان گسترش دهد [همان، ص ۲۵۲]. او ادعا می‌کند تا مدت‌ها تمدن غرب (آمریکا) بر جهان سلطه خواهد داشت؟

آیا دیگر امکانی برای تبادل فرهنگی و حیات تمدن‌های دیگر باقی نخواهد ماند و همه‌ی فرهنگ‌ها در فرهنگ جهانی ذوب خواهند شد؟

آیا به راستی ما به پایان تاریخ رسیده‌ایم؟ آن چنان که فرانسیس فوکویاما^۳ معتقد است که پایان ایدئولوژی‌ها، لیبرالیسم دموکراسی است؟ آیا آن چنان که برخی

واقعیت این است که فرایند جهانی شدن در حال رخ دادن است و مظاهر آن در ابعاد گوناگون به‌ویژه ابعاد اقتصادی، مدت‌هاست که به‌طور آشکار خود را نمایان ساخته‌اند

از سیاستمداران و اندیشمندان کشورهای جهان و کشورهای اسلامی پذیرفته‌اند، راهی جز تسلیم در برابر جهانی‌سازی و همسان‌سازی در همه‌ی ابعاد اقتصادی،

سیاسی و فرهنگی وجود ندارد و هر راهبرد و چاره‌اندیشی دیگری جز این، مهمل و بی‌فایده است؟ نگارنده‌ی این سطور، هرگز در پی انکار این واقعیت نیست که سیر حکومت‌ها در تاریخ، از اشکال بدوی قبیله‌ای و قومی به سوی ساختار ملت - دولت و تشکیل کشورهای فراملیتی و مشترک‌المنافع روند تکاملی خود را طی قرون متمادی پیموده است و وضعیت جهان نیز بر نظام توازن قدرت و یا سیطره‌ی قدرت‌های چندگانه به نظام دو قطبی و پس از فروپاشی شوروی به سوی نظام تک قطبی استوار شده است، اما فرجام جهانی‌سازی (جهانی‌شدن کاذب) و یکجانبه‌گرایی آمریکا، چنان‌که تصور می‌شود، به سلطه‌ی آمریکا بر سایر کشورها و ادغام همه‌ی فرهنگ‌های ملل و تمدن‌های جهان در فرهنگ غربی - آمریکایی، سکولاریسم - لیبرالیسم ختم نخواهد شد.

آیا جنگ تمدن‌ها یک واقعیت تاریخی است؟

پرسشی که لازم است به آن پاسخی شفاف و حقیقی داد، این است که آیا جنگ تمدن‌ها از منظر تاریخی یک واقعیت است؟ آیا برخورد تمدن‌ها آن‌گونه که ساموئل هانتینگتون^۴ بیان می‌کند، در ادوار تاریخی نشانه‌های تاریخی و عینی داشته است یا بیشتر محصول نظریات سیاسی تقابل‌گرا و ایجاد یک هدف برای هدایت قدرت است؟ به عبارت روشن‌تر، آیا دشمنی تمدن‌ها یک واقعیت خارجی است که از گذشته‌های دور رخ نموده و امروزه نیز در جریان است، یا این‌که برای حفظ نظام بین‌الملل و سلطه‌ی جهانی، نیاز به چنین گفتمانی ضرورت پیدا کرده است؟

هانتینگتون می‌پندارد که منبع اصلی زد و خوردها در جهان آینده، به طور عمده ایدئولوژیکی و اقتصادی نخواهد بود، بلکه منشأ اصلی تقسیم‌بندی بشریت و منبع غالب، اختلافات فرهنگی خواهد بود ... و برخوردهای اصلی در سیاست

جهانی، بین ملت‌ها و گروه‌های متفاوت از حیث تمدنی بروز خواهد کرد. برخورد تمدن‌ها و چه غالب سیاست‌های جهانی را تشکیل می‌دهد و در آینده، خطوط گسل بین تمدن‌ها، خطوط نبرد بین آن‌ها خواهد بود [اتوتایل، دالبی و روتلج، ۱۳۸۳: ۳۶۲].

نظریه‌ی وی از این جهت که پس از جنگ سرد در آینده «هویت تمدنی» به طور فزاینده‌ای اهمیت پیدا خواهد کرد و تمدن‌های دیگر نظیر تمدن غربی، کنفوسیوسی، ژاپنی، اسلامی، هندو، ارتدوکس، آمریکای لاتین و سایر تمدن‌ها در عرصه‌ی روابط بین‌الملل تأثیرگذار خواهند بود، بسیار قابل تأمل است [همان، ص ۳۶۴].

تعامل تمدن‌ها و روند تکاملی آنها

تمدن محصول کوشش جمعی ملل و اقوام گوناگون است که از آغاز خلقت بشر، طی دوران تاریخی، سیر تکاملی خود را در جوامع بشری طی کرده است و هم‌چون خورشید، متعلق به جهان بشریت است. تمدن‌ها همواره بنا بر نیاز واقعی جوامع، در تعامل داد و ستد و تکامل بوده‌اند. اگرچه گاه تمدنی رو به افول نهاده و از درون خاکستر آن تمدن جدیدی رویش کرده است، اما این تمدن‌ها با هم ستیزی نداشته‌اند، برخلاف پیش‌فرض‌های هانتینگتون که چشم‌گیرترین درگیری‌ها میان تمدن‌ها را زمانی می‌داند که مردم یک تمدن، بر تمدن دیگر فاتح شده‌اند و آن‌ها را از میان برداشته‌اند. مانند درگیری‌های تمدنی میان اسلام و غرب و میان اسلام و هند، و یا چین و هند که مورد تاخت و تاز مغول‌ها قرار گرفته‌اند و یونانی‌ها با غیر یونانی‌ها و ایرانی‌ها در نبرد بودند [هانتینگتون، ۱۳۸۰: ۴۷].

دشوار است بپذیریم که تمدن‌های یاد شده با هم در ستیز بوده‌اند. به جز مغول‌ها که قومی وحشی و فاقد تمدن بودند، سایر تمدن‌های یاد شده در تعامل با یکدیگر به

رشد و تکامل رسیده‌اند. بهترین مصادیق تاریخی آن، حوزه‌ی تمدن اسلامی است که با استفاده آموزه‌های اسلام و هضم علوم تمدن یونان باستان، ایران باستان و برخی از تمدن‌های کهن مانند هند جوانه زد و رشد کرد. تمدن اسلام به گونه‌ای آشکار و مثال‌زدنی، تمدن رو به انحطاط و افول ایران باستان را در تعامل میان تمدن ایرانی و اسلامی، حیاتی دوباره داد و در قرون وسطا، زمانی که خورشید در آسمان تمدن یونان غروب کرده بود، میراث باقی‌مانده‌ی تمدن یونان با انتقال علوم و بازاریابی آن توسط مسلمانان به اروپا منتقل کرد به نحوی که تا سال‌ها،

از رسالت‌های مهم کارگزاران فرهنگی کشور در چگونگی برخورد با دو پدیده «جهانی شدن» و «جهانی‌سازی»، متمایز ساختن آن‌ها از یکدیگر و بهره‌برداری از فرصت‌های جهانی‌شدن در راستای تقویت آرمان‌های فرهنگی انقلاب اسلامی است

آثار دانشمندان ایرانی و مسلمان در غرب تدریس می‌شد و جوامع اسلامی طلایه‌دار تمدن بودند.^۵

جنگ قدرت و سلطه‌گری

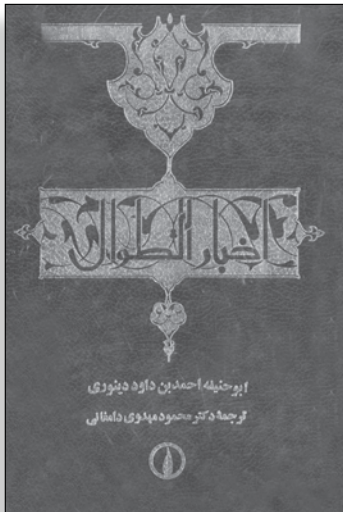
چنین به نظر می‌رسد که جنگ و کشورگشایی در دوران باستان و قرون وسطا محصول برخورد تمدن‌ها نبود، بلکه بیشتر ناشی از سلطه‌گری فرمان‌روایان بود. شدت خشونت آن نیز به همین میزان، به شخصیت فرمانروایان بستگی داشت. در این میان می‌توان به خصایل اخلاقی کوروش، پادشاه هخامنشی و روحیه‌ی نظامی‌گری اسکندر مقدونی اشاره کرد

که یکی صلح، دوستی و عدالت به ارمان آورد و دیگری ویرانگری، جنگ و خونریزی در پی داشت.

ظهور اسلام هنگامی روی داد که امپراتوری‌های بیزانس (روم شرقی) و ایران ساسانی، درگیر جنگ‌های بی‌ثمر و پر خرج خود بودند. این دو دولت مقتدر به دلیل جنگ‌های متعدد که نزدیک به ربع قرن طول کشید، ضعیف شدند و ستاره‌ی اقتدار آن‌ها افول کرد. این که اسلام چگونه به سرعت در آسیا، اروپا و آفریقا توسعه یافت، یکی از شگفتی‌های تاریخ بشر است. اسلام به عنوان تمدنی جدید، نه تنها عربستان مرده و بی‌آب و علف، ساکت و بی‌سروصدایی که مردمش جز انگشت‌شماری، ناشناس بودند را به عربستانی زنده و پر آوازه تبدیل کرد، بلکه برای آن‌ها اندیشه و فکر نوینی آورد و آن را به اندازه‌ی سایر ممالک متمدن جهان آن روز توسعه داد [میرهوف، بی‌تا: ۱۰۱ و دورانت، بی‌تا: ۳۰۷ و ۲۲۲]. گسترش سریع اسلام، نتیجه‌ی فعالیت نظامی نبود و در چارچوب نظریه‌ی جنگ تمدنی قابل تفسیر نیست.

روند شکل‌گیری، گسترش و توسعه‌ی تمدن اسلامی

بیشتر تمدن‌های جهان، تمدن‌های دینی هستند. این پنداست صحیح نیست که مسیحیت در قرون وسطا رویکردی ضد تمدن و یا ضد علم داشت. همه‌ی ادیان الهی مروج علم و دانش بودند. در قرون وسطا، نگرش‌های منحط ارباب کلیسا، تضاد میان دین و علم را رواج دادند. در میان ادیان الهی، اسلام توجه، اهتمام و تأکید زیادی بر علم و آگاهی و دانش دوستی و دانش‌پروری دارد. تمدن اسلامی در عصر پیامبر با «دعوت» آغاز شد. با تأسیس حکومت اسلامی، بنیاد آن نهاده شد و سپس در عصر فتوحات گسترش یافت. در عصر نهضت ترجمه، به انتقال متقابل علوم از سایر تمدن‌ها پرداخت. تمدن اسلامی پس از دوران ظهور و رشد و تعامل با تمدن‌های هم‌جوار، به تدریج



تعارض مسیحیان با مسلمانان در اندلس وجود دارد، به دین آن‌ها مربوط نبود، بلکه به خاطر حفظ منافع ظالمانه‌ای بود که نمی‌خواستند آن‌ها را از دست بدهند^{۱۳} [کالمت، بی‌تا: ۶۷-۶۲].

ایران کانون شکوفایی تمدن اسلامی

تجربه‌ی تاریخی نیز نمایانگر آن است که اسلام هم‌چون بیشتر ادیان الهی، در خارج از سرزمینی که در آن ظهور کرده، بیشتر مورد استقبال قرار گرفته است [مطهری، بی‌تا: ۷۱-۶۸]. تمدن اسلامی به ایران نمی‌آمد، حکومت ساسانی روند انحطاط و اضمحلال، و سیر زوال و افول خود را می‌پیمود و از درون منهدم شده بود. حکومت‌ها و دولت‌ها یکی پس از دیگری، هم‌چنان که روزگاری متولد شده‌اند و سیر شکوفایی و رشد خود را طی کرده‌اند، سرانجام رو به انحطاط و اضمحلال و افول می‌روند. اما میراث تمدنی آن‌ها، پس از دوران افول، به تمدن‌های دیگر منتقل و در کالبد نوینی استمرار می‌یابد.

ورود اسلام به ایران، اگرچه پایانی برای حکومت ساسانیان بود، اما تمدن ایران باستان که نتیجه‌ی سال‌ها کوشش معنوی و مادی ایرانیان بود، از میان نرفت، بلکه با ورود اسلام، بار دیگر احیا شد و حیات تکاملی خود را در فرهنگ ایرانی -

تا علاوه بر مسلمانان، سایر دانشمندان مذاهب دیگر هم که در زیر چتر حمایت علمی و معنوی و مادی جامعه‌ی اسلامی قرار گرفتند، خدمات ارزنده‌ای به تمدن اسلامی می‌کردند [آرنولد، بی‌تا: ۴۱].

تمدن اسلامی به دلیل روح تساهل و مدارایی که در جوهره‌ی فرهنگ خود داشت، از همه‌ی مظاهر تمدنی عصر خود و از تجربیات ملل و نحل مختلف بهره برد. اما روح و جان آن اسلامی ماند [زرین‌کوب، بی‌تا: ۳۱]. یکی از دلایل رشد فرهنگ و تمدن اسلامی در این بود که دین مبین اسلام نه سلطه‌پذیری را مباح می‌داند و نه سلطه‌گری را.

اسلام وقتی به شبه جزیره‌ی ایبری و اسپانیا یا اندلس رفت، هم مسیحیان حکومت‌گر و هم یهودیان را که تحت فشار و سلطه‌ی مسیحیان بودند، در دین خود آزاد گذاشت و با مساوات و برابری، حقوق اجتماعی را برای همه‌ی ساکنان سرزمین اسلامی محترم شمرد. نه زور و نه فشار و نه اکراهی در پذیرش اسلام بود و به این دلیل که اسلام مزایای اجتماعی غیرمسلمانان را حفظ می‌کرد، تظاهر و ریاکاری در پذیرش دین نبود و اگر کسی اسلام را می‌پذیرفت، به معنی حقیقی مسلمان بود. نشان‌هایی که از

به سمت شکوفایی و نوزایی رفت. یعنی آنچه را که از تمدن‌های دیگر گرفته بود، بازپروری کرد و با نوآوری به تولید علم رسید. این رویکرد براساس مبانی فرهنگی اسلام روی داد.^۶

عوامل متعددی در گسترش اسلام نقش داشتند که بیشترین آن‌ها مرهون ویژگی‌ها و مزایای ذاتی و پرتوی معنوی فرهنگ و آیین اسلام و اصول عدالت‌خواهانه‌اش بود. علاوه بر آن، جوهره‌ی تعالیم و اصول اسلام و گستره‌ی آن، محدود به یک قوم نیست و دارای پیامی برای همه‌ی بشریت و جهان است.^۷

تمدن اسلامی، دعوت برپایه‌ی آزادی

گسترش و نشر اسلام در ایران برخلاف نظریه‌هایی که دعوت به دین اسلام را بر پایه‌ی زور شمشیر و اجبار قلمداد می‌کنند، دارای جنبه‌های صلح‌جویانه و مسالمت‌آمیز بوده است. براساس نصوص قرآن و سنت، دعوت به دین اسلام، برپایه‌ی آزادی، موعظه‌ی نیکو و حکمت است. آیات بی‌شماری بر این گفته دلالت دارند: «ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم باللتی هی احسن»^۸، «لا اکراه فی الدین»^۹ و «و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول، فان تولیتم فانما علی رسولنا البلاغ المبین»^{۱۰}.

یکی دیگر از عواملی که در توسعه و گسترش اسلام در ایران سهم مؤثری داشت، خصوصیات روحی و معنوی مردم ایران بود. گرایش ایرانیان به اسلام در زمان حیات رسول اکرم (ص) و پیش از عصر فتوحات^{۱۱}، نمایانگر این واقعیت است.^{۱۲}

از این‌رو، نباید علت انتشار سریع اسلام را در فعالیت‌های نظامی مسلمانان جست‌وجو کرد. یکی از دلایل گسترش و توسعه‌ی تمدن اسلام این بود که مباحث علمی آزادانه و بدون هیچ محدودیتی طرح می‌شد. مناظرات علمی، آزاداندیشی و روح سهل و سمحه و آسان‌گیری که در نهاد اسلام وجود دارد، باعث شد

هائتینگتون می‌پندارد که
منبع اصلی زد و خوردها در
جهان آینده، به طور عمده
ایدئولوژیکی و اقتصادی
نخواهد بود، بلکه منشأ
اصلی تقسیم‌بندی بشریت
و منبع غالب، اختلافات
فرهنگی خواهد بود ...
و برخوردهای اصلی در
سیاست جهانی، بین ملت‌ها
و گروه‌های متفاوت از حیث
تمدنی بروز خواهد کرد

اسلامی استمرار بخشید.

به گفته‌ی ابن خلدون، تمدن ایرانیان به اعراب بنی‌امیه و بنی‌عباس منتقل شد و تمدن بنی‌عباس به دیلمیان و از آن‌ها به ترک‌های سلجوقی رسید [ابن خلدون، بی‌تا: ۱۷۴]. همین تغییر را محققان معاصر چنین بیان کرده‌اند: تمدن اسلامی نتیجه‌ی پیوند جوانه‌ی نیرومند عرب (اسلام) بر پایه‌ی برومند تمدن ایرانی بود و راز نیرومندی عجیب و تحول ملکات و فضایل آن در همین امر نهفته است^{۱۴} [سارتن، ۲۲۲ و ۲۲۱].

مسلمانان برای اداره و حفظ قلمرو خود، آیین ملک‌داری و سازمان‌های دیوانی را از ممالک متمدن به‌خصوص ایرانیان آموختند و برای کسب مهارت و فنون، به انتقال میراث تمدن کهن ایران پرداختند. این رویکرد، باعث تقویت بنیان‌های تمدن نوپای اسلامی و احیای تمدن کهن ایران شد.

آرنولد جوزف توین‌بی^{۱۵} معتقد است، با بررسی جامعه‌ی اسلامی پی می‌بریم که تمدن اسلامی از پیوستن دو جامعه‌ی متمایز عرب و ایرانی تشکیل یافته است [توین‌بی، ۱۳۵: ۱۴].

چنین به نظر می‌رسد که سخن از تمدن اسلامی، بدون ذکر نام ایران، امکان‌پذیر نیست؛ زیرا ایران کانون شکوفایی تمدن اسلام بود. هم‌چنان که یونان کانون شکوفایی تمدن غرب به‌شمار می‌رود.

افول تمدن اسلامی

اگر بپذیریم جنگ‌ها عامل انحطاط و زوال تمدن‌ها هستند و تاریخ مصادیق آن را آشکار ساخته است، دشوار است بپذیریم که تمدن‌ها عامل جنگ‌ها بوده‌اند. آرنولد جوزف توین‌بی معتقد است، جنگ به‌طور آشکاری علت بی‌واسطه‌ی انهدام تمدن‌هاست. وی در کتاب جنگ و تمدن^{۱۶} (۱۹۵۰) با مطالعه‌ی تطبیقی فروریزی تمدن‌های شناخته‌شده در تاریخ نشان می‌دهد که جنگ کلید فروپاشی تمدن‌هاست [توین‌بی، ۱۳۷۳: ۱۰۶]. تمدن‌ها با نگرش‌های متفاوت به

عوامل متعددی در گسترش اسلام نقش داشتند که بیشترین آن‌ها مرهون ویژگی‌ها و مزایای ذاتی و پرتوی معنوی فرهنگ و آیین اسلام و اصول عدالت‌خواهانه‌اش بود

رقابت با هم برمی‌خیزند. آن‌ها هم‌چنان که پدید می‌آیند و شکوفا می‌شوند، مراحل افول خود را دارند و هرگاه شرایط تاریخی ظهورشان تجدید شود، احتمال دارد بار دیگر زنده شوند. در این میان تمدن‌هایی که بیشتر تحت تأثیر عوامل خارجی به میرایی و خاموشی گراییده‌اند، در شرایط مساعد، از خفتگی و خاموشی به بیداری و نوزایی می‌رسند. تمدن اسلامی یکی از این تمدن‌هاست.

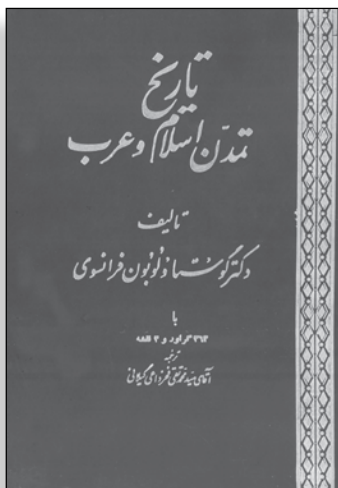
استعمار و جنگ سلطه

کشف راه‌های جدید دریایی در قرن پانزدهم میلادی توسط دریانوردان پرتغالی و اسپانیایی و تقسیم جهان به دو بخش نیم‌کره‌ی غربی و نیم‌کره‌ی شرقی توسط اسپانیا و پرتغال، گسترش مرکانتیلیسم^{۱۷} (سوداگری) و گسترش سرمایه‌داری را به همراه داشت و انباشت ثروت و تب گردآوری طلا و فلزات گران‌بها در قرن شانزدهم میلادی، نخستین عوامل و انگیزه‌های دولت‌های استعمارگر را برای سلطه بر سایر کشورها، شکل داد.

در قرون اخیر، تحولات و پیشرفت‌های علمی در اروپای پس از رنسانس و انقلاب صنعتی و بالا رفتن توانایی آن‌ها در زمینه‌ی اقتصادی، نظامی و صنعتی موجب شد تا بخش بزرگی از سرزمین‌های جهان در استعمار و استثمار کشورهای قدرتمند اروپایی قرار گیرد. رقابت میان کشورهای استعمارگر، فرصتی

برای رهایی کشورهای زیر سلطه فراهم نکرد، بلکه آن‌ها را در چنگال قدرت‌های سلطه‌گر اسیر کرد.

با پایان عصر استعمار کهن، ویژگی‌های این دوران به پایان می‌رسد. اما استعمار با ویژگی‌های نوین وارد عصر تازه‌ای شده است. در این عصر، هیچ کشوری مستعمره‌ی کشور دیگری نیست. اما سرزمین‌های مستعمره، مرحله‌ی دیگری از وابستگی به کشورهای استعمارگر را طی می‌کنند که به آن استعمار نو گفته می‌شود و پیچیده‌تر و دشوارتر از استعمار کهن است. استعمار نو برخلاف استعمار کهن، استقلال سیاسی کشورها را به رسمیت می‌شناسد. این کشورها از نظر ظاهری از همه‌ی ظواهر حاکمیت داخلی و خارجی برخوردار هستند، اما در واقع نظام اقتصادی و سیاسی آن از خارج از کشور هدایت می‌شود. با تغییر رویکرد استعمار کهن به



استعمار نو و استعمار فرا نو، ماهیت کشورهای استعماری به گونه‌ای نسبتاً یکسان باقی مانده است. کشورهای سلطه‌گر در اهداف و مطامع خود تغییری نداده‌اند. تنها، شیوه و رویکرد آن‌ها برای رسیدن به اهداف تغییر یافته است. با این نگاه می‌توان کشورهای جهان را به چهار دسته تقسیم کرد: سلطه‌گر؛ سلطه‌پذیر؛ سلطه‌گریز؛ سلطه‌ستیز.

دولت‌های استعمارگر همواره تلاش

**نباید علت انتشار سریع
اسلام را در فعالیت‌های
نظامی مسلمانان جست‌وجو
کرد. یکی از دلایل گسترش
و توسعه‌ی تمدن اسلام این
بود که مباحث علمی آزادانه
و بدون هیچ محدودیتی
طرح می‌شد**

ملت‌ها در برابر جهانی‌سازی نیست. هانتینگتون این واقعیت را انکار نمی‌کند و می‌گوید: از آن‌جا که تمدن‌ها دیگر در حال پدیدار شدن و بازیابی خود هستند، می‌توان به این نتیجه رسید که قله‌ی قدرت تمدن غرب به آغاز قرن بیستم، یعنی سال ۱۹۲۰ میلادی باز می‌گردد. زیرا در این دوره، غرب به بخش‌های گسترده‌ای از جهان سلطه داشت. اما الان آمریکای لاتین در حال بازیافتن هویت خود است و جوامع آسیایی با پیشرفت‌های گسترده‌ی اقتصادی روبه‌رو هستند. او هم‌چنین معتقد است، از میان تمدن‌های شش‌گانه، یعنی تمدن‌های سنتی (روسیه)، چین، هند، آمریکای لاتین، آفریقا و تمدن اسلام، دو تمدن چین و اسلام، تمدن غرب را به چالش می‌کشاند.

وی هم‌چنین در پاسخ به این سؤال که در دهه‌های آینده کانون اصلی سیاست جهانی در چه وضعی خواهد بود می‌گوید، هویت‌های فرهنگی تضاد و تعارض‌های فرهنگی و مسائل مربوط به این دو مقوله، در روابط کشورها نقش حیاتی را ایفا می‌کند. وی ضمن این‌که معتقد است میان اسلام و غرب همگونی و سنخیتی وجود ندارد، می‌گوید که میان این دو فرهنگ اشتراکاتی وجود دارد ... ما شاهد تحولات اقتصادی و اجتماعی چشم‌گیری در جهان اسلام هستیم و این امکان وجود دارد که در کشورهای اسلامی، اتحادیه‌ای به حد و اندازه‌ی

لشکرکشی قدرت‌های سلطه‌گر به پایان خود نزدیک می‌شود، اما تهدیدهای نظامی پایان نمی‌پذیرد و برخورد میان کشورهای سلطه‌گر با کشورهای سلطه‌ستیز (نه برخورد تمدن‌ها)، امری اجتناب‌ناپذیر است. تحمیل شکست نظامی به کشورهایی که در پی بیداری و هویت‌جویی خود مبارزه می‌کنند، نمی‌تواند پایانی بر بیداری و یا خاموشی باشد.

چنین به نظر می‌رسد که با توجه به روند حوادث تاریخی و سیر تحولات سه دهه‌ی اخیر، تشدید تهاجمات سلطه‌ی جهانی علیه کشورهای سلطه‌پذیر، به تدریج هم‌چون شن‌های ساعت شنی، آن‌ها را به استوانه‌ی کشورهای سلطه‌گریز نزدیک کند و به همین میزان، کشورهای سلطه‌گریز را به هم‌گرایی با کشورهای سلطه‌ستیز سوق دهد.

سلطه‌گری و تقابل‌گرایی

تجربه‌ی تاریخی به طور آشکاری نشان داده است که با تشدید جنگ‌های امپریالیستی و روند سلطه‌گری، جنبش‌های ملی - میهنی نیز اوج می‌گیرد و دولت - ملت‌ها برای بازیافتن هویت خود تلاش خواهند کرد. در حال حاضر، در کشورهای آمریکای لاتین، ما شاهد بازیافت هویت مستقل و ملی کشورهای متعددی هستیم که خود را از سیطره‌ی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی امپریالیسم آمریکا رها می‌کنند. این تنها واکنش

کرده‌اند تا به هر نحو ممکن، استیلای فکری خود را بر جوامع سلطه‌پذیر تحمیل کنند. اگر مردم یک جامعه پذیرای ارزش‌های فرهنگی جامعه‌ای دیگر باشند، بی‌گمان در برابر نفوذ سیاسی و اقتصادی بیگانه ایستادگی نمی‌کنند. در عصر جهانی شدن و استعمار فرانو، ایجاد بحران هویت فرهنگی و از میان بردن فرهنگ اصیل کشورها، یکی از چالش‌های در پیش‌رو است.

**جهان آینده و برخورد میان
قدرت‌های سلطه‌گر با کشورهای
سلطه‌ستیز**

کشورهای سلطه‌گر به دلیل داشتن منافع مشترک، در یک هم‌گرایی نسبی، به جای جنگ و رویارویی، بیشتر در پی رقابت‌های استعماری در اشکال نوین خود هستند. کشورهای سلطه‌پذیر تا زمانی که ناتوان و بیمار هستند، زیر سلطه‌ی کشورهای سلطه‌گر باقی می‌مانند. چیزی که می‌تواند آن‌ها را از زیر سلطه رهایی بخشد، بیداری و هویت‌جویی و لذت استقلال است. به میزان رشد و بازیابی هویت جمعی، روح سلطه‌گریزی در میان این جوامع تشدید می‌شود. آن‌ها زمانی تحت فشارهای بیرونی و واکنش‌های درونی از کشورهای سلطه‌گریز به کشورهای سلطه‌ستیز تبدیل می‌شوند که شجاعت رهایی از وابستگی و تحمل پرداخت هزینه‌های استقلال را داشته باشند.

نبرد میان کشورهای سلطه‌گر و سلطه‌گریز در اشکال اقتصادی، سیاسی و نظامی، به‌طور ناپایدار و یا مستمری ادامه می‌یابد تا به سرنوشت معینی ختم شود. اما کشورهای سلطه‌ستیز که به مرحله‌ای از استقلال فکری، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی دست یافته‌اند، بازگشت به وضع اولیه - پیش از دستیابی به استقلال - برای آن‌ها دشوار است و کشورهای سلطه‌گر، ناگزیر و به تدریج هویت مستقل آن‌ها را به رسمیت می‌شناسند. اگرچه عصر جنگ‌افروزی و

**از میان تمدن‌های شش‌گانه،
یعنی تمدن‌های سنتی
(روسیه)، چین، هند،
آمریکای لاتین، آفریقا و
تمدن اسلام، دو تمدن چین
و اسلام، تمدن غرب را به
چالش می‌کشاند**

اتحادیه‌ی کشورهای اروپایی ایجاد شود. به عقیده‌ی او، در آینده هویت‌های متعدد و چندگانه‌ای تقویت می‌شود و ارتباط و خصومت میان کشورها دست‌خوش تغییر شده است. در دهه‌های آینده نیز بحث هویت و میراث فرهنگی و زبان و مذهب، نقش محوری را در عرصه‌ی جهانی بازی خواهد کرد.^{۱۸}

بیداری اسلامی پاسخی تقابل‌گرا

بیداری اسلامی پاسخی تقابل‌گرا به بحران هجوم استعمار به سرزمین‌های اسلامی بود. زمانی که هویت اسلامی تخریب شد، بیداری هم آغاز شد. تقابل میان سلطه‌گری فکری و فرهنگی و جنبش‌های بیداری اسلامی، چالش اصلی میان قدرت‌های سلطه‌گر و جوامع اسلامی در دهه‌های آتی است. بیداری اسلامی توسط امپراتوری رسانه‌های غربی قابل کنترل، هدایت، سکون و تخریب است. اما هیچ‌گاه قابل انهدام نیست. رویارویی نظامی با کانون‌های بیداری در جهان اسلام، نه تنها باعث انهدام و میرایی آن‌ها نخواهد شد، بلکه عامل هم‌گرایی، وحدت‌بخشی و تقویت زیرساخت‌های هویت اسلامی در جوامع اسلامی می‌شود.

جوامع اسلامی، بازیافت هویت تاریخی و هم‌بستگی

کشورهای اسلامی هر کدام هویت‌های چندلایه‌ای دارند؛ مانند هویت‌های قومی، نژادی و ملی. اما لایه‌ی مشترک آن‌ها هویت اسلامی است که باعث تقویت هم‌بستگی و سازگاری می‌شود. جوامع اسلامی به‌طور عمده، هنگامی که حادثه‌ای دل‌خراش و یا غرورآفرین در جهان اسلام رخ می‌دهد، جوشش غیرقابل توصیفی در میان آن‌ها پدیدار می‌شود که نسبت به یک شکست و یا یک پیروزی مشترک به‌طور نسبتاً یکسانی واکنش نشان می‌دهد. در حالی که هویت‌های ملی، نژادی و زبانی، مانند ایرانی، ترکی، عربی و سایر لایه‌های هویتی متضاد در این کشورها وجود دارد. با وجود این، هیچ کدام از این

اسپانیای اسلامی

ناهد
مونتگرومی وات
رسم
دکتر محمد علی طالقانی



لایه‌ها عاملی بازدارنده برای بیان احساس مشترک نیستند. بنابراین، احیای هویت تمدنی مسلمانان که فصل مشترک میان کشورهای اسلامی است، عامل هم‌بستگی و پیوستگی مسلمانان جهان می‌شود.

هم‌چنان که میان مردم تمدن‌های گوناگون، هویت‌های مشترک وجود دارد،

برای نیل به هم‌گرایی و هم‌بستگی میان کشورهای اسلامی، نباید به اختلاف میان هویت‌های ملی، نژادی و قومی دامن زد

مانند فرانسوی‌ها، بلژیکی‌ها، دانمارکی‌ها و آلمانی‌ها که خود را در حوزه‌ی تمدنی اروپا مشترک می‌دانند، در میان کشورهای اسلامی ایجاد سازمان‌ها و نهادهای مشترک اقتصادی، فرهنگی، هنری، رسانه‌ای، اجتماعی و سیاسی، موجب شکل‌گیری هویت‌های جدیدی می‌شود که در جهت هم‌بستگی اسلامی و تعامل عنصر تقویت‌کننده‌ی هویت به‌شمار می‌رود.

نبايد فراموش کرد که تعارض‌های عقیدتی، نژادی و قومی میان کشورهای اسلامی، یک واقعیت تاریخی است. قدرت‌های استعماری و سلطه‌گر، کوشش‌های آگاهانه و دامن‌داری

برای اختلاف‌افکنی میان جوامع اسلامی انجام داده‌اند. دامن زدن به اختلافات مرزی برای مداخله‌گری میان کشورهای اسلامی، تنها نمونه‌ای از آن است. هم‌چنین، ترویج ناسیونالیسم و ملیت‌گرایی افراطی، با هدف ایجاد تفرقه، اختلاف و جدایی میان ملت‌های اسلامی، هم‌زمان با کودتای ۱۹۲۱ م (۱۲۹۹ هـ.ش) رضاشاه در ایران، امیر فیصل در ۱۹۲۰ م در عراق و آتاتورک در سال ۱۹۲۲ م در ترکیه، به موج ملیت‌گرایی در این سه کشور، در قالب «پان‌ایرانیسم»، «پان عربیسم» و «پان ترکیسم» دامن زدند و از این طریق، جدایی ملت‌های مسلمان در منطقه‌ی حساس خاورمیانه، در قلمروی نظام سلطه‌ی جهانی استعمار انگلستان، شکل گرفت. استمرار چنین سیاستی باعث ناهمگونی میان مؤلفه‌های هویتی در کشورهای اسلامی و ایجاد بحران هویت شد. فرجام این رویکرد، خودیگانگی، تزلزل و بی‌اعتمادی نسبت به باورهای دینی و گرایش به اندیشه‌های غربی بود. با وجود این، نباید تصور کرد هویت‌های ملی، نژادی و قومی، الزاماً در تعارض با هویت‌های مشترک جمعی قرار دارند. بنابراین، برای نیل به هم‌گرایی و هم‌بستگی میان کشورهای اسلامی، نباید به اختلاف میان هویت‌های ملی، نژادی و قومی دامن زد. این اقدام هم‌چون شمشیر دو لبه‌ای می‌ماند که هم هویت‌های ملی، نژادی و قومی را تخریب می‌کند و هم به زیرساخت‌های هویت اسلامی در جوامع اسلامی لطمه می‌زند. زیرا هویت‌های ملی، نژادی و قومی لایه‌هایی از هویت اسلامی را شکل می‌دهند که مقوم و تکمیل‌کننده‌ی یکدیگرند و سرشتی تاریخی دارند.

احیای هویت تمدنی مشترک و هم‌گرایی میان کشورهای اسلامی

تمدن اسلامی زمانی به شکوفایی و بالندگی رسید که احساس هویت اسلامی در میان جوامع اسلامی شکل گرفت و روحیه‌ی خودباوری و اعتماد به نفس در

آن‌ها تقویت شد. این روحیه باعث شد تا کسانی چون **زکریای رازی** و **ابوریحان بیرونی**، جرأت نقد و حتی رد نظریه‌های علمی دانشمندان یونانی و دیگران را پیدا کنند. اتکا به هویت اسلامی و آشنایی نسل‌های جوان با تمدن و پیشینه‌ی غنی دینی و ملی می‌تواند گذرگاهی باشد که از طریق آن آینده را ساخت. در طول تاریخ، میان اقتدار مسلمانان، با رشد و شکوفایی تمدن اسلامی، رابطه‌ی مستقیمی مشاهده می‌شود و در زمانی که جوامع اسلامی از درون و یا از بیرون و با هر دو عامل داخلی و خارجی به سمت انحطاط و اضمحلال و فروپاشی سوق پیدا کرده‌اند، ستاره‌ی تمدن اسلامی رو به افول و خاموشی رفته است. اما هرگز به خاموشی محض و یا مرگ محتوم ختم نگردید. هرگاه بارقه‌ی امید درخشید، تمدن اسلامی بار دیگر سربرآورده و در پی تجدید حیات خود برآمده است.

هجوم مغول، استعمار و انحطاط در جوامع اسلامی و حکومت‌های مستبد و خودکامه و فاسد و زبون، از جمله عوامل مهم افول و رکود تمدن اسلامی و عقب‌افتادگی به شمار می‌روند. در طول تاریخ، زمانی که عالم و علم تابع قدرت است، نسبت به هنگامی که قدرت تابع علم و عالم باشد، شرایط کاملاً متفاوتی برای تمدن اسلامی رقم خورده است. جوامع اسلامی در زمانی که زیر سلطه‌ی قدرت‌های استعماری قرار گرفته‌اند و تحت تأثیر نفوذ فرهنگی و فکری، استقلال سیاسی و فکری خود را از دست داده‌اند، هویت تاریخی خود را نیز فراموش کرده‌اند و یا هویت‌های جدید را در لایه‌های هویتی خود تقویت کرده‌اند. آن‌ها هم‌چنان که قادر به حفظ میراث و هویت تاریخی خود نبوده‌اند، هرگز نتوانسته‌اند در جهت شکوفایی علمی و تمدنی گامی بردارند و در بسیاری از موارد، خود مانع مهمی در مسیر تمدن‌سازی بوده‌اند.

زمانی که استعمار وارد سرزمین‌های اسلامی شد، قبل از آن‌که میراث مادی

و معادن و ثروت‌های جوامع اسلامی را چپاول و غارت کند، اعتماد به نفس و عزت و غرور آن‌ها را از میان برد. کشوری که متکی به داشته‌های خود و خودباوری نباشد، در برابر اندیشه‌های جدید احساس عقب‌ماندگی و سرافکندگی می‌کند و بسیار آشکار و روشن است که به جای پیش تازی، دنباله‌روی می‌کند و به جای ابتکار، به سوی تقلید می‌رود.

موج بیداری و بازیابی هویت اسلامی در میان جوامع اسلامی و مسلمانان سایر کشورها نظیر آنچه که در کشورهای چون ترکیه، شبه‌قاره‌ی هند، کشورهای جنوب شرقی آسیا، اندونزی، مالزی، فیلیپین، برونی، تایلند و سایر کشورهای آسیایی و خاورمیانه وجود دارد و بازتاب جهانی انقلاب اسلامی ایران است، یکی از چالش‌های مهم به‌شمار می‌آید که در پیش‌روی فرهنگ لیبرالیسم و سکولاریسم غرب مقاومت می‌کند. احیای هویت

کشوری که متکی به داشته‌های خود و خودباوری نباشد، در برابر اندیشه‌های جدید احساس عقب‌ماندگی و سرافکندگی می‌کند و بسیار آشکار و روشن است که به جای پیش تازی، دنباله‌روی می‌کند و به جای ابتکار، به سوی تقلید می‌رود

اسلامی در عرصه‌ی جهانی شدن و ایجاد تعامل با فرهنگ سایر ملل جهان، می‌تواند در دهه‌های آینده به جای انزوای فرهنگی، به طور فعال در عرصه‌های جهانی حضور داشته باشد.

بنابراین چنین به نظر می‌رسد که قطع نظر از جهانی‌سازی و ابعاد سیاسی پیرامون آن، فرهنگ‌های دیگر نیز می‌توانند در پدیده‌ی جهانی شدن فعال و اثرگذار باشند و همان‌طور که اقوام گوناگون با حفظ فرهنگ بومی خود در سایه‌ی فرهنگ ملی کشور خود زندگی می‌کنند، سایر

فرهنگ‌ها نیز در پدیده‌ی جهانی شدن به حیات خود ادامه خواهند داد. این موضوع اخیر، حتی از نگاه مروجان نظام لیبرال - دموکراسی غربی هم چون **فوکویاما** قابل انکار نیست. به عبارت روشن‌تر، او باور دارد که فرهنگ جهانی غربی (آمریکایی) نمی‌تواند همه‌ی فرهنگ‌ها را در درون خود جذب کند و موانع همسان‌سازی فرهنگی را عدم اعتماد و انحطاط و زوال خانواده‌های آمریکایی که الگوی جاذبی برای آسیایی‌ها نیست، ذکر می‌کند.^{۱۹}

علاوه بر آنچه گفته شد، موانع دیگری در سر راه جهانی‌سازی و همسان‌سازی فرهنگی در میان جوامع جهان وجود دارد و چنین می‌نماید که همه‌ی ملت‌ها به یک میزان قائل به جمع‌گرایی نیستند. آن‌ها میان «خود ما» و «خود دیگران»، تعارض برقرار می‌کنند. واقعیت مهم‌تری که در این میان وجود دارد، این است که فرایند جهانی‌شدن، به معنی حقیقی‌اش وقتی تحقق می‌یابد که اشتراکات گسترده و عمیقی میان ملت‌ها به وجود آید تا بتواند همه‌ی ملت‌ها را به رغم تضادها و اختلاف‌ها به هم پیوند دهد. پرسش اصلی این است که آیا فرهنگ جهانی غرب شایسته‌ی این همه اشتراک و هم‌دلی است یا معنویت و نورانیت فرامین جهان شمول اسلام. بی‌تردید اسلام‌ستیزی آمریکا و بیم از به چالش کشیدن فرهنگ آمریکایی توسط فرهنگ و تمدن اسلامی، نمایان‌گر این واقعیت است که بعد جهان‌شمولی اسلام

و بازتاب جهانی انقلاب اسلامی ایران در جهان، به میزان نگران‌کننده‌ای آثار خود را برای زمام‌داران سلطه‌آشکار کرده است. چالش سخت سلطه‌گران با جوامع سلطه‌گریز و سلطه‌ستیز، از احیای هویت و بیداری آغاز می‌شود. احیای هویت اسلامی به عنوان یک خط‌مشی نوین و یک راه‌حل در کشورهای اسلامی که فرهنگ و سلطه‌ی غرب را رد می‌کند، ممکن است چندان نگران‌کننده به نظر نرسد، زیرا می‌تواند تجدید حیات مذهبی در زندگی فردی محسوب شود. اما اگر

به عنوان احیاگر یک جنبش در عرصه‌ی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی به‌شمار رود، جای نگرانی دارد، زیرا این جنبش در کشورهای اسلامی ابتدا به شکل فرهنگی ظهور می‌کند و سپس در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی عینیت می‌یابد. در جوامع اسلامی سلطه‌پذیر که هم‌چنان در اردوگاه غرب قرار دارند، جنبش‌های فرهنگی اولین زنگ خطر به‌شمار می‌روند.^{۲۰}

به گفته‌ی هانتینگتون، در جوامع اسلامی، جنبش‌های چپ‌گرا و مارکسیست با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بی‌اعتبار شدند. گروه‌های لیبرال - دموکرات در اکثر جوامع اسلامی به تعداد کمی وجود داشتند و دموکراسی آزاد در جوامع اسلامی نتوانست از حمایت جمعی برخوردار شود. شکست آن، در طبیعت غیردوستانه‌ی فرهنگ اسلامی با اصول جامعه‌ی آزاد غرب منشأ دارد.^{۲۱}

ایران، ملت تمدن‌ساز و کانون توجه جهان اسلام

با آغاز انقلاب اسلامی و با نهضت امام خمینی (ره) و بیدارگری اندیشمندان و علمای دین، هویت دینی و اسلامی ایرانیان (که بیش از نیم قرن آماج تخریب سیاست‌های اسلام‌ستیزی قرار گرفته بود) حیات دوباره یافت. احیای هویت اسلامی مردم ایران، «کیستی» نسل جوان و جامعه‌ی ایرانی را که سال‌ها در پیچ و خم مکاتب مادی، الحادی و استعماری «خفته» بود، «بیدار» کرد. بازگشت به خویشتن، خودباوری و مجد و عظمت ایران اسلامی را به ارمغان آورد.

با پیروزی انقلاب اسلامی و به قدرت رسیدن اسلام سیاسی از مسیر مردم‌سالاری دینی در ایران، گرایش به اسلام و بازیابی هویت اسلامی در میان جوامع اسلامی شتاب گرفته است. جوامع اسلامی که نهضت‌های ناسیونالیستی و سوسیالیستی را تجربه کردند و دریافتند که اندیشه‌های ناسیونالیستی و سوسیالیستی آثار مفیدی در پیشرفت جوامع آن‌ها نداشتند، درصدد بازشناسی هویت تاریخی خود

برآمدند و هویت خود را از نو تعریف کردند. نشانه‌های زیادی از هویت‌جویی کشورهای اسلامی و مسلمانان در دست است. اولین نشانه‌ی آن، رنگ باختن هویت‌های ساختگی و کم‌رنگ شدن گرایش‌های ناسیونالیستی، سوسیالیستی و لیبرالیستی در این جوامع است. هویت اسلامی در جوامع تازه استقلال یافته‌ی پس از فروپاشی شوروی، کاملاً مشهود است و کشور سکولاری چون ترکیه، به احزاب اسلام‌گرا اقبال نشان داده است.

انقلاب اسلامی نوعی انقلاب فرهنگی است که مهم‌ترین و فوری‌ترین دستاورد آن استقلال بود؛ استقلال سیاسی، فکری و فرهنگی. طراوت و شادابی ایرانیان در برخوردارگی از استقلال، اولین ثمره‌اش را در خودباوری و اعتماد به نفس نمایان ساخت. این حس انرژی و نیرویی قوی به آن‌ها بخشید تا به جای دنباله‌روی و یا تقلید از دیگران، به ابتکار و نوآوری روی آورند. آنان پایه‌های مستحکم تمدن‌سازی را پی ریختند و به تدریج ثابت کردند که تمدن خفته‌ی ایرانی - اسلامی، بار دیگر در حال بیداری و شکوفایی است. اکنون با پیشرفت‌های شگفت‌انگیز دانشمندان ایرانی معلوم شده است، ملتی که در گذشته تمدن‌ساز بوده است، می‌تواند با ایجاد شرایط لازم، بار دیگر در عرصه‌ی تمدن‌سازی بدرخشد.

پی‌نوشت

۱. جهانی‌سازی به مفهوم نفی دیگران و نفوذ و سلطه بر فرهنگ‌های سایر کشورهاست. برای آگاهی بیشتر ن.ک: سرژلاتوش. غربی‌سازی جهان. ترجمه‌ی فرهاد مشتاق صفت. انتشارات سمت. تهران. ۱۳۷۹.

2. Samuel .P.Huntington (1927-2008)

3. Francis Fukuyama

۴. هانتینگتون نظریه‌ی خود را در سال ۱۹۹۳ در مقاله‌ی «برخورد تمدن‌ها» ارائه کرد. به نظر او، پس از پایان جنگ سرد، نه دولت‌ها، بلکه تمدن‌ها به عنوان مؤلفه‌های تأثیرگذار در تعیین روابط بین‌الملل مطرح می‌شود.

۵. ن.ک: گوستاو لوبون. تمدن اسلام و عرب: ۷۵۴-۷۵۱.

۶. علوم تجربی و بنیادی در همه‌ی تمدن‌ها و

جهان پیشی‌ها اشتراک دارند. آنچه که ایجاد مقاومت می‌کند، علوم انسانی است. دانشمندی که جهان را یک ماشین خودکار می‌داند که براساس فرمول‌های ریاضی کار می‌کند، احتمالاً آفرینش جهان را بر اثر تصادف می‌داند.

۷. «إن هو الا ذکر للعالمین»، سوره‌ی تکویر، آیه‌ی ۲۸.

۸. دعوت کن به سوی راه پروردگار خویش با حکومت و پند نیکو، و مذاکره نما با ایشان به روشی که پسندیده‌تر است. سوره‌ی ۱۶، آیه‌ی ۱۲۵.

۹. اجباری در دین نیست، سوره‌ی ۲، آیه‌ی ۲۵۶.

۱۰. اطاعت کنید که خداوند و پیامبر. پس اگر روی گردانید، هر آینه نیست بر فرستاده‌ی ما جز ابلاغ آشکار. سوره‌ی ۶۴، آیه‌ی ۱۲.

۱۱. فتح ایران در زمان خلافت عمر بن خطاب، خلیفه‌ی دوم، در سال‌های ۱۶ تا ۱۹ هجری قمری روی داد. برای اطلاع از جزئیات این رویداد، ن.ک: یاقوت حموی. معجم‌البلدان. ج ۴: ۳۲۳؛ بلاذری. فتوح‌البلدان: ۲۶۳؛ دینوری، اخبار‌الطوال: ۱۳۴.

۱۲. برای اطلاع بیشتر ن.ک: محمد محمدی اشتهاردی. ایرانیان مسلمان در صدر اسلام و سیر تشیع در ایران.

۱۳. مونتگمری وات. اسپانیای اسلامی: ۱۷؛ محمد عبدالله عنان. تاریخ دولت اسلام در اندلس: ۵۳-۵۲؛ توماس آرنولد. تاریخ گسترش اسلام: ۹۷.

۱۴. ن.ک: محمد محمدی ملایری. تاریخ و فرهنگ ایران. دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی: ۱۹۳-۱۹۲.

15. Arnold .J. Toynbee (1889-1975)

۱۶. کتاب جنگ و تمدن، بخش‌هایی از کتاب پژوهشی در تاریخ است که با نظر او تنظیم و انتشار یافته و شامل دیدگاه‌های توین بی درباره‌ی موضوعات جنگ و تمدن است.

17. Mercontilism

۱۸. ن.ک: ساموئل هانتینگتون. تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی: ۳۶-۳۲؛ نشریه‌ی سیاحت غرب، شماره‌ی ۳۲: ۱۰-۵.

۱۹. ن.ک: سید رضا عاملی. جهانی‌شدن؛ غربی شدن و اسلامی شدن جهان، در کتاب جهان شمولی اسلام و جهانی‌سازی: ۲۲؛ ارزش‌های فرهنگی و جهانی شدن. گفت‌وگوی میریل لینچ با فرانسیس فوکویاما. ترجمه‌ی رضا استاد رحیمی. روزنامه‌ی همشهری: ۸۰/۸/۱۸؛ به نقل از ولایتی. پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران و ج ۴: ۱۸۲-۱۷۸.

۲۰. ن.ک: ساموئل هانتینگتون. تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی. ترجمه‌ی مینو احمد سرتیپ. کتاب‌سرا. تهران. ۱۳۸۰: ۱۰۲.

۲۱. همان، ص ۱۰۳.